فهرست

[اصول/ حجیت قول خبره 2](#_Toc153118321)

[پیشگفتار 2](#_Toc153118322)

[روایت دوم 2](#_Toc153118323)

[مناقشه در استدلال به روایت دوم 3](#_Toc153118324)

[روایت سوم 4](#_Toc153118325)

[مناقشه در استدلال به روایت سوم 4](#_Toc153118326)

[پاسخ به مناقشه 5](#_Toc153118327)

[یادآوری 5](#_Toc153118328)

[دلیل یازدهم 5](#_Toc153118329)

## اصول/ حجیت قول خبره/نسبت آيه با سيره

## پیشگفتار

بحث بسیار مهم حجیت قول خبیر و کارشناس بود، ادله‌ای بر شمرده شد از آیات و سیره و بعد هم رسیدیم به برخی از روایاتی که احیاناً می‌شود بر آن‌ها تمسک کرد گرچه این روایات در موارد خاصه هستند اما گویا می‌شود از هر یک از اینها الغاء خصوصیت کرد و یا لااقل اینها را که جمع بکنیم به الغاء خصوصیت کمک می‌کند.

تقریباً جزء آخرین ادله حجیت قول خبیر روایاتی است که در موارد خاصه وارد شده است و الغاء خصوصیت در این روایات در حالت مستقل در هر روایت یا لااقل در تجمیع اینها با الغاء خصوصیت اینها دلیل می‌شوند برای حجیت قول خبیر.

یک دسته از روایات یا یک روایت مهم در این بحث همان صحیحه معاویة بن عمار بود که در باب حج وارد شده بود و امام فرمودند: «یُجْزِیکَ إِذَا لَمْ تَعْرِفِ اَلْعَقِیقَ، أَنْ تَسْأَلَ اَلنَّاسَ وَ اَلْأَعْرَابَ عَنْ ذَلِکَ»[[1]](#footnote-1) که سه چهار احتمال در آن جاری بود که آن را بررسی کردیم و به رغم فرمایشایی که دفع می‌کردند و پاسخ می‌دادند از جمله مرحوم داماد که اینجا قول ایشان نقل شده است ما تقویت کردیم که بعید نیست که روایت شامل قول خبره هم در شناخت مکان عقیق و میقات باشد. و فی الجمله هم الغاء خصوصیت در آن می‌شد انجام داد، نه بالجمله ولی ظرفیت الغاء خصوصیت بالجمله داشت.

# روایت دوم

دلیل دوم و مورد دومی که شبیه این مسئله آمده است روایاتی است از این قبیل، این روایت هم از کافی نقل شده است که عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ اِبْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ حَفْصِ بْنِ اَلْبَخْتَرِیِّ وَ غَیْرِهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اَللَّهِ عَلَیْهِ اَلسَّلاَمُ: «أَنَّهُ قَالَ لِبَعْضِ وُلْدِهِ هَلْ سَعَیْتَ فِی وَادِی مُحَسِّرٍ فَقَالَ لاَ قَالَ فَأَمَرَهُ أَنْ یَرْجِعَ حَتَّی یَسْعَی قَالَ فَقَالَ لَهُ اِبْنُهُ لاَ أَعْرِفُهُ فَقَالَ لَهُ سَلِ اَلنَّاسَ»[[2]](#footnote-2) این روایت باز مربوط به حج است و از کافی شریف نقل شده است و مربوط به وادی محسر است، وقتی که به آن نقطه محسر می‌رسد نقطه‌ای که تعیین شده است در بازگشت از مشعر به آنجا که رسیدید حالت دویدن پیدا کن و شبیه هروله انجام بدهید، استحباب اکید دارد، واجب نیست، آن‌ها هم که مشرف شده‌اند دیده‌اند که مردم که به آنجا می‌رسند با حالت هروله و دویدن حرکت می‌کنند.

حالا فرزند ایشان برگشت امام از ایشان سؤال کرد که در وادی محسر آن مستحب و هروله را انجام دادی یا خیر؟ می‌گوید خیر.

این استحباب اینقدر مؤکد بود که امام «أَمَرَهُ أَنْ یَرْجِعَ حَتَّی یَسْعَی» تا آن سعی و دویدن را انجام بدهد. این نشان‌دهنده اهمیت این مستحب در آنجاست، ادله دیگر نشان می‌دهد که واجب نیست، منتهی این ادله نشان می‌دهد که استحباب مؤکد بر سعی در وادی محسر.

بعض ولد امام جواب داد به امام که «فَقَالَ لَهُ اِبْنُهُ لاَ أَعْرِفُهُ» من منطقه را نمی‌دانم، شما می‌فرمایید آنجا برو و سعی انجام بده، حضرت فرمود «فَقَالَ لَهُ سَلِ اَلنَّاسَ» برو از مردم در آنجا سؤال کن و آن وادی را مشخص کن و این سل الناس ملازم و دلالت التزامی بر این دارد که اثر را بر قول آن‌ها مترتب بکن. این سل الناس یا کنایه از حجیت قول مردم است یا اینکه اگر تکلیف است که سؤال بکن، مستلزم حکم وضعی است که حجیت است کما اینکه در **﴿فاسألوا اهل الذکر﴾** هم بحث کردیم که در **﴿فاسالوا اهل الذکر﴾** دو احتمال در آن هست.

۱- اینکه این جمله کنایه از حکم وضعی است.

۲- اینکه یک تکلیفی را بیان می‌کند منتهی این حکم تکلیفی مستلزم آن حکم وضعی است.

سؤال وقتی فایده دارد که حجت باشد، (حال با همه بحث‌هایی که آنجا داشت) به نحو ملازمه و دلالت اقتضاء و امثال اینها حجیت را افاده می‌کرد. حالا اینجا هم این را مفروض می‌گیریم که سل الناس، یعنی حرف آن‌ها برای تو حجت است طبق آن عمل بکن، یا مستقیم حجیت را می‌گوید به نحو کنایی، یا اینکه غیرمستقیم با ملازمات حجیت را می‌فرماید. به هر حال می‌فرماید حرف مردم اینجا حجت است. این ارجاع به کارشناس است.

## مناقشه در استدلال به روایت دوم

اشکالی که اینجا شده است همان اشکال دیروز است و این است که این خبر حسی است و جای حدس و نظر و کارشناسی نیست، این وادی محسر حدودی دارد و تعیین شده است و باید کسی که آن را می‌شناسد به شما خبر بدهد، این یک بحث خبر حسی است و روایت حجیت قول مخبر عن حسٍ را بیان می‌کند که ربطی به بحث ما ندارد، حداکثر این است که در اینجا آن شرط وثاقت را اسقاط می‌کند، سل الناس یعنی آن دقت‌های لازم برای اینکه مخبر ثقه است یا نیست، ضرورت ندارد. کسی که آنجا هست می‌شود به او اعتماد کرد.

ولو اینکه وثاقت او احراز نشود، مرحوم داماد فرموده‌اند مشروط به این است که تولید ظن بکند، ظنی حاصل شد ولو عن غیر مخبر ثقه، می‌گوید می‌توانید ترتیب اثر بدهید و یک توسعه و امتنانی در حدیث برای تعیین آن موضع هست. این اشکالی است که در این مسئله شده است.

دیروز به این اشکال در آنجا پاسخ می‌دادیم که همیشه شناختن حدود مسجد شجره یا جحفه یا عقیق که دیروز مطرح بود و حتی ممکن است وادی محسر به شناخت موضوعی که در حد حس باشد منحصر نیست بلکه مواردی وجود دارد که به دلیل تحولات زمین‌شناسی و گذر زمان و تغییراتی که در هسته زمین و جابجایی و زلزله و غیره اتفاق افتاده است نیاز به خبرویتی دارد به صرف مطلع بودن از مشهود نمی‌شود بسنده کرد، در جاهایی یک حدودی اطلاع است و عن حسٍ است ولی مواردی در این شناخت حدود مکانی متوقف بر اعمال رأی و نظر و خبرویت است.

بنابراین اینجا هم مثل بحث قبل است که مقصود شیاع باشد یا خبر باشد یا اینکه معنای عامی باشد که خبر حدسی را هم بگیرد. البته در عقیق و امثال اینها آن احتمال قوی‌تر بود که جای کارشناسی هم در آن دخالت داشته باشد شاید در وادی محسر اینقدر اهمیت نداشته باشد از این جهت خبرویت شاید این جا ملحوظ نباشد.

از یک طرف دیگر ممکن است بگوییم خبرویت اینجا ملحوظ است چون حکم استحبابی هم هست جایی است که خیلی تقید به این که خبر عن حسٍ باقی بماند نیست و لذا یک مقدار خبرویت تاریخی هم می‌خواهد. ضمن اینکه این فقط برای آن زمان نیست این را برای عمود زمان می‌گوید، برای همه تاریخ و آینده که این همه تغییرات پیدا می‌شود همه را می‌گیرد و لازم نیست که بگوییم آن زمان فقط خبر عن حسٍ بوده است در آینده تحولاتی رخ می‌دهد، باز می‌گوید برو سل الاعراب و سل الناس و آنجا هم که به خاطر تغییرات نیاز به اعمال نظر کارشناسی است در برمی‌گیرد. بعید نیست که این‌طور باشد. این هم یک مثال.

علی‌رغم فرمایش مرحوم داماد که اینجا نقل شده است و بزرگان دیگری که مطمئناً فرموده‌اند یا شیاع است یا خبر عن حسٍ است و الغاء خصوصیت وثاقت شده است تولید ظن مطلق کافی است که با خبر او به او اعتماد کنیم، اما ما نمی‌گوییم مختص به خبره است، آن حتماً درست نیست، ولی می‌گوییم شامل مواردی که خبرویت دخالت دارد می‌شود. ولو اینکه استظهار است می‌گوییم این اطلاقی دارد و اطلاق آن همه زمان‌ها را می‌گیرد و در یک زمان‌هایی خبر ناس آنجا مبتنی بر یک کارشناسی است که انجام شده است، کارشناسی هم لازم نیست خود او کارشناسی بکند، خبر می‌دهد از یک کارشناسی و آن کارشناسی هم باید بالملازمه معتبر بکند و لذا خالی از دقت نیست و بعید نیست که اعتماد بر نظر کارشناس را هم بگیرد.

# روایت سوم

در مورد اذان غیر مؤمن است، این سؤال مطرح بوده است، غالباً شیعیان با محیط‌های عامه اختلاف داشته‌اند یکی از سؤالاتی که در روایات مطرح شده است این است که ما باید با اذان مؤذن غیر مؤمن می‌توانیم نماز بخوانیم؟ می‌توانیم به اذان او برای وقت اعتماد بکنیم، به دلیل‌ عدم ایمان، در روایات شاید متعدد هم باشد این تعبیر آمده است که در بخش اذان هست که شما اعتماد بکنید که می‌فرماید به اذان مؤذنان عامه هم می‌توان اعتماد کرد و تعلیل کرده است که «فَإِنَّهُمْ أَشَدُّ شَیْءٍ مُوَاظَبَةً عَلَی اَلْوَقْتِ»[[3]](#footnote-3) آن‌ها مواظبت خوبی بر وقت دارند حتی آن فجر کاذب و صادق هم آن‌ها اذانشان متفاوت است و معلوم است برای چیست؟ مواظبتشان نسبت به وقت بیشتر است، گویا امام می‌خواهد بفرماید اینها تقید بیشتری داشتند. مثل اینکه در بعضی از امور دیگر تقید بیشتری دارند و لذا می‌شود به آن اعتماد کرد. این هم در روایات آمده است که گفته شده است می‌شود به اذان آن‌ها برای تشخیص وقت اعتماد کرد، حتی اگر وثاقتی نداشته باشند. این ظن حاصل از اذان مؤذن غیر شیعه معتبر شده است. در حدود بحث‌های ریز دیگری هست که نمی‌خواهیم به آن بپردازیم.

و استدلال شده است به این برای حجیت قول خبره، مؤذن یک نوع وقت‌شناس است و لذا نوعی خبره را اینجا تأیید کرده است.

## مناقشه در استدلال به روایت سوم

در اینجا باز همان سخن سابق وجود دارد. اشکالی که به استدلال می‌شود متوجه کرد آن است که این شناخت وقت یک امر کاملاً حسی است، زوال، طلوع شمس، اذا زالت الشمس، یا غروب، مغرب اینها امور حسی است و منتهی کسی در خانه نشسته و یا ابر است و شخص با آشنایی با مسئله دارد اخبار می‌کند و لذا خبر عن حسٍ است.

می‌شود برای تشخیص وقت به آن‌ها مراجعه کرد، استدلال این است که این خبرویت است و اشکال این است که این خبرویت نیست، اینجا خبر عن حسٍ است.

## پاسخ به مناقشه

اینجا ممکن است پاسخ داده شود به اینکه همیشه حسی نیست، یک جاهایی که فرض بگیرید ده روز، بیست روز ابر است و با علائم دیگری شخص تشخیص می‌دهد، گاهی الان هست در نقاطی از زمین (چند سال قبل جایی بودم که یک ماه خورشید را ندیدیم خیلی وقت ابر بود) بنابراین مواردی پیدا می‌شود که در تشخیص وقت که مؤذن تشخیص وقت را بر اساس یک حس یا حتی قریب الی الحس هم قرار نداده است یک قواعدی را آنجا اعمال می‌کند لااقل اطلاقش آن‌ها را می‌گیرد و نظیر و مصداق هم دارد ممکن است کسی بگوید اینها قریب الی الحس است ولی یک مواردی الی الحس هم نیست و حالت کارشناسی بر آن صدق می‌کند از این جهت است که ممکن است بگوییم اینجا اطلاق آن مواردی از خبرویت در تشخیص وقت را می‌گیرد و اطلاق اگر آن را گرفت باز امام به خبرویت ارجاع می‌دهد.

از این قبیل شاید بشود پیدا کرد؛ مواردی که ارجاع شده است به ظنی که حاصل از خبر خبیر است ولو اینکه در موارد خاص است ولی در کنار هم چیده شود به نظر می‌آید از آن می‌شود الغاء خصوصیت کرد ولو فی الجمله و این به ادله قبلی کمک می‌کند.

سؤال: اگر این‌جور باشد همه روایاتی که می‌گوید خبر یک نفر را قبول بکنید آنجا ممکن است خبر بگوییم امکان…

جواب: اگر قرینه‌ای در کار نباشد، در آیه شریفه نبأ قرینه است، مثل **﴿فاسألوا اهل الذکر﴾** هم در خبر آورده‌اند و هم در خبیر آورده‌اند، ما هم گفتیم اطلاق دارد، هر دو قابل تمسک است.

ما در چند دلیل از ادله حجیت خبر واحد قائل به اطلاق نسبت به خبر عن حسٍ و عن حدسٍ هستیم این امر مستبعدی هم نیست و اشکال ندارد ولی مواردی هم قرائن دارد که مربوط به خبر عن حسٍ است.

# یادآوری

طبق نوشته من سیره عقلا دلیل هشتم بود، دلیل نهم سیره متشرعه، دلیل دهم گروهی از این روایات که چند نمونه‌اش را ذکر کردیم که موردی ارجاع داده است به چیزی که اطلاق آن شامل خبیر هم می‌شود و ممکن است اینها را کنار هم قرار بدهیم و نوعی الغاء خصوصیت بکنیم.

البته الغاء خصوصیت در چهارچوب آن حدود هفت قیدی است که ذیل سیره عقلا گفتیم از آن چهارچوب فراتر نمی‌تواند برود. چون الغاء خصوصیت می‌خواهد بشود.

# دلیل یازدهم

عبارت است از این که وقتی به شرع مراجعه بکنیم می‌بینیم احکام بر موضوعات و متعلقاتی مترتب شده است در خطاب شارع که علی اقسام هستند.

یک قسم آن‌ها موضوعاتی هستند که با حس همه تشخیص می‌دهند و فرض کنید همین زوال شمس، این همه موضوعاتی که با حس خودمان و حس شخصی تشخیص می‌دهیم، در واجبات، مستحبات و محرمات و امثال اینها، مسکر نیاشام، تشخیص مسکر یک امر شخصی است اگر بگوییم مسکر متعارف، می‌شود تشخیص داد. این یک قسم است که خیلی زیاد است و البته شارع هم عنایتش این است که احکام را مترتب بر موضوعاتی بکند که در دسترس است و همه می‌تواند با حس خودشان تشخیص بدهند و اصل هم این است که تسهیل هم انجام بشود.

ولی در کنار این قسمی از موارد هست که شارع احکامی را مترتب بر اموری کرده است که نیاز به فراتر از حس دارد، نیاز به کار کارشناسی دارد و معلوم است که شارع نمی‌خواهد بگوید همه بروند آنجا کارشناس بشوند.

پس بنابراین یک جوری غیرمستقیم ارجاع به کارشناس می‌دهد، این هم نوع دوم است که برای این نوع دوم مثال‌هایی زده شده است؛ یکی در باب رضاع و شیر خوردن و شیر دادن فرزند است که در باب تحریم رضاعی، مثلاً در روایات آمده است «لاَ یُحَرِّمُ مِنَ اَلرَّضَاعِ إِلاَّ مَا أَنْبَتَ اَللَّحْمَ وَ شَدَّ اَلْعَظْمَ»[[4]](#footnote-4) می‌گوید رضاع موجب تسری تحریم نمی‌شود مگر اینکه این زن به اندازه‌ای شیر به آن کودک بدهد که موجب نبات لحم او بشود، بگوید با این شیر رشد کرد، «أَنْبَتَ اَللَّحْمَ وَ شَدَّ اَلْعَظْمَ» موجب شکل‌گیری و استحکام استخوان و رویش گوشت بشود، البته در بعضی روایت حد برای آن ذکر کرده است، ده بار و پانزده بار، ولی خیلی‌ها می‌گویند آن ده بار و پانزده بار، یک نشانه‌ای برای این است ولی منحصر نیست، اگر بدون آن علامت و حد ده بار و پانزده بار، مطمئن شدم که با این شیر استخوان او رشد کرد یا لحم او رویید، می‌گوید این کافی است و لذا منحصر در آن علائم نیست.

اینها نبات لحم و شد عظم را چه کسی می‌تواند تشخیص بدهد، این خیلی عرفی عام مشترک نیست، مقداری تخصص می‌خواهد. گاهی حسی است و گاهی شبه حسی است ولی گاهی هم کارشناسانه است با متخصص گفتگو که می‌کنیم او با اعمال یک ضوابط و قواعد یا آزمایش‌ها یا شناخت علمی می‌گوید این شیر موجب نبات لحم یا شد عظم شد. اطلاق این آن را می‌گیرد یا نمی‌گیرد؟

موضوع حسی است ولی من نمی‌توانم آن را حس کنم کارشناس این را گزارش می‌دهد، کارشناس هم نه به خاطر حس خود یا قریب الی الحس، به خاطر یک فرمول علمی می‌گوید شد العظم و انبت اللحم، این اطلاق آن را می‌گیرد، پس معلوم می‌شود شارع نظر کارشناس را هم قبول دارد با اطلاقی که اینجا گفته شد.

و صلی الله علی محمد و آل محمد

1. [من لا يحضره الفقيه‏، الشيخ الصدوق‏، ج2، ص304.](http://lib.eshia.ir/11021/2/304/يُجْزِيكَ) [↑](#footnote-ref-1)
2. [الكافي- ط الاسلامية، الشيخ الكليني، ج4، ص470.](http://lib.eshia.ir/11005/4/470/سَلِ) [↑](#footnote-ref-2)
3. [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج5، ص378، أبواب أبواب الأذان والإِقامة، باب3، ح1، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/5/378/مواظبة) [↑](#footnote-ref-3)
4. [الكافي- ط الاسلامية، الشيخ الكليني، ج5، ص438.](http://lib.eshia.ir/11005/5/438/شَدَّ) [↑](#footnote-ref-4)